

جایگاه رکن روانی و مسئولیت کیفری

در تعریف جرم*

□ فریدون جعفری^۱

چکیده

جرم پایه‌ای‌ترین و اولین رکن از ارکان چهارگانه (جرم، مجرم، ضمانت اجرا و زیان‌دیده) حقوق کیفری است و مبین نگاه اکثریتی به ارزش‌هایی است که به دلیل اعتبار و اهمیت بسیار، نقض آن‌ها نامطلوب و ناهنجار و مستوجب مجازات و واکنش اجتماعی دانسته شده است. در همه قوانین ملی و بین‌المللی، مهم‌ترین تکلیف جرم‌انگاران، تعریف جرم به نحوی است که دربردارنده اجزاء و ارکان متشکله آن به صورت جامع و مانع باشد. رصد سطحی مقررات کیفری ایران از تاریخ مشروطه تا حال حاضر نیز مؤید این تکلیف است؛ زیرا اولین تلاش قانون‌گذاران کیفری نظام‌های مبتنی بر حقوق نوشته، معطوف بر تعریف جرم به صورت کلی و عمومی است. در بررسی تعاریف متعدد و متنوع ارائه‌شده از جرم در همه جای جهان، «رفتار» و «قانون یا همان بیان رسمی» وجه مشترک بوده، اما رکن سوم متعارفی (عنصر روانی یا رکن معنوی) که به عنوان یکی از

اجزای اصلی جرم در کتب متعدد حقوق کیفری مورد اشاره قرار گرفته، در تعاریف، آگاهانه یا مسامحتاً مفقود است. لذا این ابهام اساسی قابل طرح است که بالاخره جرم دو عنصر (قانونی و مادی) دارد یا واجد سه عنصر (قانونی، مادی و معنوی) است. از طرف دیگر، رابطه میان رکن روانی و مسئولیت کیفری در تبیین و تعریف جرم کجاست؟ آیا مسئولیت کیفری همان عنصر روانی است یا مسئولیت کیفری فرع بر مجرمیت بوده و اصولاً مرحله بعد از ارتکاب جرم خواهد بود. این ابهامات کلیدی در این مقاله بررسی شده و نگاه نوینی به مفاهیم سنتی و کلاسیک حقوق کیفری عمومی انداخته شده است. روش تحقیق در این مقاله به صورت تحلیلی و توصیفی بوده و قوانین و مقررات فعلی و سابق و دیدگاه‌های متخصصان در این حوزه بررسی و تحلیل شده است. یافته‌های تحقیق پس از بررسی و تدقیق، حاکی از ضرورت تفکیک مجرمیت از مسئولیت کیفری، با توسل به قابلیت اسنادی است که عنصر روانی نیز می‌تواند در چارچوب آن قابل تبیین باشد. نگاه به مسئولیت کیفری بهتر است متشکل از مجرمیت (ارتکاب رفتار ممنوعه در قانون) و قابلیت اسناد (برخورداری از شرایط کمال در حین ارتکاب جرم) باشد.

واژگان کلیدی: تعریف جرم، رکن روانی، مسئولیت کیفری، قابلیت انتساب، عناصر متشکله، ضمانت اجرا.

درآمد

با پیدایش اجتماعات انسانی و خروج بشر از وضعیت بدوی، بلافاصله تعارض منافع و منابع و اختلافات و ضرورت توسل به قواعد و مقررات تنظیم‌گر زندگی جمعی احساس شد. تقابل میان قدرت و آزادی در میان ابنای بشر عمیق‌تر شده و به همین دلیل، ابزارهای کنترل‌کننده آزادی بی‌قید و شرط و اعمال قدرت مطلقه، جامعه بشری را درنوردید. یکی از این ابزارها که اتفاقاً مهم‌ترین آن‌ها نیز بود و باید اثرگذارترین آن‌ها نیز باشد، استفاده از حقوق کیفری و زرادخانه مجازات و واکنش شدید کیفری در قبال رفتارهای ایجابی یا سلبی است که امنیت، آسایش و رفاه و بالاخص نظم اجتماعی را مختل کرده و بشر را به قهقرا می‌برند.

این رفتارهای مخل حیثیت اجتماع و همزیستی مسالمت‌آمیز با هر مبنای شرعی یا

طبیعی یا تحقیقی و عقلانی و وجدان جمعی یا قرارداد اجتماعی و...، متفق القول جرم نامیده شده و تلاش همه مکاتب و اندیشمندان و مصلحان جامعه انسانی و به ویژه متخصصان حقوق کیفری از بدو پیدایش و در سال‌های اخیر جرم‌شناسان، حول محور کنترل یا محو کامل آن معطوف گشته و حتی یکی از ویژگی‌های مدینه فاضله یا اتوپیای آرمانی را فقدان جرم و رفتارهای مجرمانه در چنین جامعه‌ای در قالب آرمان بشری اعلام نمودند.

متخصصان و متولیان مقابله با جرم، برای تأمین این هدف و در عین حال حفظ حقوق و آزادی‌های فردی مشروع، برای جرم‌انگاری و قرار دادن برخی از رفتارهای زمینی انسان‌ها در دایره الزام اجتماعی، ناچار از تعریف جرم با حدود و دامنه مشخص به صورت جامع و مانع بوده و برای نیل به این مقصود بسیار تلاش کردند. هرچند بنا به نظر کارل منینجر بدترین جرم ما، جهل نسبت به مفهوم جرم است (3: Fattah, 1997).
به نقل از: عالی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۷۸).

سابقه نسخه مدون و امروزی تعریف جرم، به برهه مکتب بکاریا و همفکران ایشان باز می‌گردد که یکی از اصول مستحکم حقوق کیفری را ضرورت بیان پیشینی رفتارهای ممنوعه قابل مجازات اعلام نمودند؛ همان اصلی که امروزه، اصل قانونی بودن جرم و اصل قانونی بودن مجازات نامیده می‌شود،^۱ هرچند که در برخی مذاهب و ادیان از جمله اسلام، سابقه‌ای بس طولانی داشته و قاعده قبح عقاب بلا بیان از مسلمات آن است. مهم‌ترین شرط رعایت این اصل، ضرورت تعریف جرم به صورت عام و اعمال مجرمانه قابل مجازات به صورت خاص است.

تعریف جرم به ویژه از زمان رنسانس در اروپا، متناسب با هر مکتب و نحله فکری، چارچوب و ساختار خود را داشته و هر کسی با نگاه خاص و موردی خویش، برداشتی از آن داشته است و این برداشت‌ها همچنان در حال تغییر و تحول می‌باشند؛ به ویژه که

۱. این اصل در نظام حقوقی روم باستان نیز با عنوان *nullum crimen sine lege, nulla poena sine lege* مورد تأیید قرار گرفته و بعداً وارد قانون اساسی و مقررات کیفری بسیاری از کشورهای دارای نظام حقوقی نوشته (civil law) از جمله ایران به شرح اصل ۳۶ قانون اساسی نیز شده است. در این اصل مقرر شده است: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد».

ساحت و قلمرو آن از اواخر قرن بیستم از محدوده مرزها فراتر رفته و گستره‌ای جهانی یافته است. اما جملگی اتفاق نظر دارند که تعریف جرم باید به گونه‌ای باشد که مبین ارکان و اجزای متشکله آن باشد. بدون توجه به تفاوت‌های مندرج در تقسیم‌بندی نظام‌های حقوقی به حقوق نوشته و حقوق عرفی، غالباً جرم را متشکل از سه جزء قانونی (بیان رسمی پیشینی)، مادی (رفتار عینی بیرونی یا بروز خارجی فعل و انفعالات ذهنی مرتکب) و روانی (فعل و انفعالات ذهنی مرتکب) می‌دانند. این موضوع، یکی از اولین و مهم‌ترین موضوعاتی است که در درس حقوق جزای عمومی ۱ در مقطع کارشناسی در دانشگاه‌ها در مواجهه مقدماتی با جرم، از جانب مدرسان و اساتید حقوق کیفری آموخته می‌شود. پرداختن به عناصر متشکله جرم و اشاره اغلب آن‌ها به این مطلب است که «جرم سه عنصر دارد» (قماش، ۱۳۹۲: ۱۲۱) و هر رفتار ممنوعه‌ای که فاقد یکی از این عناصر باشد، مسلماً به دلیل اقتضای اصول کلی حاکم بر حقوق کیفری نمی‌تواند جرم باشد. این برداشت تخصصی اکثریتی در قالب رابطه ساده زیر قابل تبیین است: مجرمیت (عنصر قانونی، عنصر مادی، عنصر روانی) = مجازات.

اما به نظر می‌رسد این کلیشه با توجه به داده‌های نوین و تحولات فکری و نظری و فلسفی جاری، همچنان امری لایتغیر و محتوم محسوب نمی‌شود (عالی‌پور، ۱۳۸۹: ۲۰۵): زیرا صرف نظر از مباحث نظری و فلسفی مرتبط با قبح فعلی و قبح فاعلی برای قابل مجازات محسوب نمودن رفتار مجرمانه و خارج از ارکان جرم دانستن رکن روانی، (قماش، ۱۳۹۲: ۱۲۱-۱۲۲)، اصولاً اولین کسی که باید کلیشه جرم مبتنی بر سه رکن را رعایت کند، حاکمان و قانون‌گذاران در تعاریف کلی و رسمی ارائه شده برای جرم هستند.

البته بی‌آنکه بخواهیم به مسئله غامض و مبنایی فلسفه حقوق کیفری و دیدگاه‌های متنوع فایده‌گرایانه لیبرالیستی یا اخلاق‌گرایانه ایده‌آلیستی یا ساختارگرایی و... پردازیم، با التفات به نگاه ضرری صرف به مبنای جرم‌انگاری نیز دو عنصر دانستن جرم، بیشتر با حقیقت جامعه انسانی هماهنگ می‌باشد؛ زیرا وقتی جرم را رفتار مغایر وجدان جمعی و احساسات عمومی و خواست اکثریتی می‌دانیم و در متن و مصوبه رسمی به فهرست نمودن این رفتارها اشاره می‌کنیم (عنصر قانونی)، در حقیقت با وقوع آن‌ها در عالم واقع و در محیط بیرونی اجتماع، نظم عینی همگانی مختل شده است؛ همانند جرم قتل عمد که

با حدوث کشته شدن دیگری در جامعه، این رفتار ممنوعه در قانون، حاصل شده است، اما اینکه آیا مرتکب مادی این رفتار ممنوعه نیز قابلیت مجازات دارد یا خیر، مسئله‌ای است که به مجرمیت حادث شده مربوط نبوده، بلکه به قابلیت ملامت یا سرزنش یا همان قابلیت اسناد و امکان برقراری مسئولیت کیفری در مورد وی باز می‌گردد. به عبارت ساده‌تر، وقتی یک فرد دارای اختلال روانی، انسانی را می‌کشد، نظم عمومی در عالم واقع و عینی مختل شده است و بنابراین می‌توان وی را با لحاظ دو عنصر برای رفتار ممنوعه، مجرم مادی شناخت؛ اما چون جامعه این فرد را مسئول اعمال خویش نمی‌داند و وی را فاقد قابلیت پاسخگویی می‌داند، مسئولیت کیفری را در مورد وی محقق ندانسته و به همین دلیل، قاتل با نگاه مبنایی ضرر آگاهانه در جرم‌انگاری قابل مجازات نخواهد بود. البته در این خصوص، مسئله پذیرش یا عدم پذیرش اراده برای همه افراد صرف نظر از قابلیت ملامت نیز در میان حقوق‌دانان مطرح شده که در تبیین تمایز میان اراده یا اختیار قابل بحث است.

نویسندگان در تبیین این بخش مهم از حقوق کیفری، بدون ورود به موضوعات چالشی و بعضاً حتی بدون توجه به تناقضات نوشتاری، ترجیح داده‌اند که با بدیهی‌انگاری از کنار آن بگذرند. برای نمونه، برخی از نویسندگان متقدم، در این زمینه معتقدند:

«برای تحقق جرم علاوه بر دو عنصر قانونی و مادی، وجود عنصر روانی هم ضرورت دارد... اما با وجود اینکه با عنصر روانی جرم تحقق می‌یابد، ولی برای شمول مجازات، صرف تحقق جرم کفایت نمی‌کند، بلکه نیازمند مسئولیت است» (صانعی، ۱۳۷۴: ۱/۳۰۶-۳۰۵).

اما در تبیین تمایز میان عنصر روانی و مسئولیت، توضیحات ارائه شده وافی به مقصود نبوده و متداخل شده‌اند؛ چنان که ارتکاب جرم توسط مجنون را پذیرفته و برای او قائل به عنصر روانی بوده، ولی وی را به خاطر وضع روانی خاصش مسئول نمی‌دانند (همان: ۳۰۷). اما تشریح نمی‌کنند که چگونه می‌توان دیوانه را دارای حداقل اراده لازم برای انجام فعل محسوب کرد. مگر می‌شود وجود یا فقدان اراده را که باید اصولاً به صورت صفر یا صد باشد، درجه‌بندی کرد. هم‌نوا با برخی از محققان حقوق کیفری که اراده را درجه‌بندی نموده و معتقدند دیوانه یا مجنون، واجد حداقلی از اراده هستند، اما چنانچه

اعلام شد این مطلب در صورتی می‌تواند صحیح باشد و تا حدودی بتواند این تناقض را مرتفع نماید که در واقعیت و عالم بیرون بتوان اراده را درجه‌بندی نمود. چنین امری نیز به نظر می‌رسد محتمل نباشد.

حتی با وجود افزایش چشمگیر تعداد نویسندگان حقوق جزای عمومی در سال‌های اخیر، در آثار اغلب آن‌ها، رابطه میان عنصر روانی و مسئولیت کیفری، یا مورد اشاره قرار نگرفته یا مترادف و همسنگ انگاشته شده یا فقط به تمایز آن‌ها از هم بدون تشریح دقیق آن پرداخته شده است؛ زیرا بسیاری این موضوع را بدیهی و در تقدیر گرفته‌اند. در حقوق کیفری آلمان به عنوان یکی از کشورهای اصلی و تأثیرگذار نظام رومی ژرمنی (داوید، ۱۳۷۵: ۶۴)، این مسئله سال‌ها پیش در سال ۱۹۳۰ توسط هانس ولتزل^۱ در قالب نظریه نهایی رفتار،^۲ به نحو تفصیلی مورد کنکاش حقوق‌دانان واقع شده و مطالب ارزشمندی در این خصوص در منابع مکتوب آن‌ها مشاهده می‌شود.^۳ اما در کشور ما با توسعه حقوق مدرن کیفری به تاسی از حقوق فرانسه، کمتر به این حوزه مبنایی حقوق کیفری عمومی اشاره شده است. سؤال اساسی اینجاست که آیا این تصور غالب، در قوانین و مقررات رسمی هم متجلی شده و مطلب مهم دیگر اینکه پس جایگاه مسئولیت کیفری در این میان کجاست؟ آیا مجرمیت فرع بر مسئولیت کیفری است یا برعکس؟ و نهایتاً رابطه عنصر یا رکن روانی و مسئولیت کیفری چگونه تحلیل می‌شود؟ در این مقاله، در صدد پرداختن به این مسئله با تمرکز بر سوابق پژوهشی و مطالعاتی و مقررات مدون و رسمی مرتبط هستیم. در این راستا پس از تشریح مقدماتی مسئله در مقدمه که بیشتر شامل کلیات پژوهش و تحلیل دلیل ورود به این موضوع کلان و اثرگذار حقوق کیفری می‌شود (بخش اول)، لازم است برای آشنایی با برداشت و نگاه مکاتب مختلف حقوق کیفری به عنصر روانی و مسئولیت کیفری، گریزی هرچند مختصر به تاریخ تحولات حقوق کیفری داشته باشیم (بخش دوم). سپس نقش و جایگاه

1. Hans Welzel.

2. Finalist Theory of Action.

۳. برای مطالعه تفصیلی نظریه فوق، ر.ک.:

<<https://alltheasks.com/2022/07/05/what-is-finalist-theory-of-action>>.

مسئولیت کیفری در تعریف جرم با توجه به سوابق قانون‌گذاری و دیدگاه متخصصان کشور بررسی می‌شود (بخش سوم) و با روشن شدن نقش عنصر روانی یا چالش‌های آن، دو عنوان بسیار مهم در شرایط و ارکان تحقق جرم قابل مجازات، یعنی مسئولیت کیفری و مسئله قابلیت اسناد که در منابع موجود کمتر مورد بررسی قرار گرفته‌اند، در بخش مجزایی مورد بحث قرار می‌گیرند (بخش چهارم) و چون اصولاً هر نوع تفکیکی، در صورتی واجد اثر خواهد بود که آثار یا مبنای معقول داشته باشد، در حوزه مجزای دیگری به اثرات پذیرش یا عدم پذیرش هر کدام از عناوین تشریح شده، از نگاه حقوق کیفری و جرم‌شناسی پرداخته می‌شود (بخش پنجم) و در نهایت از مباحث مطروحه نتیجه‌گیری به عمل آمده و پیشنهاد مرتبط نیز ارائه خواهد شد.

۱. عنصر روانی و مسئولیت کیفری در تنگنای مکاتب حقوق کیفری

با رشد و توسعه خرد انسانی، چه در ابعاد نظری و فلسفی و چه با پیدایش علوم تجربی و کاربردی در تحلیل کنش‌ها و واکنش‌های انسانی، مکاتب مختلف حقوق کیفری با داعیه ارائه راهکاری برای جهان در کنترل و محو جرم به دلیل شناسایی دقیق علت وقوع آن‌ها ایجاد شدند. غالب مکاتب و جنبش‌های حقوق کیفری با در تقدیر گرفتن و بدیهی‌انگاری یا واقعیت مسلّم اجتماعی دانستن آن، بدون اینکه کندوکاو ویژه‌ای بر روی مفهوم و ارکان جرم نموده باشند و بدون تفکیک مسئله رکن روانی از مسئولیت کیفری، بیشتر به تشریح علت اساسی وقوع آن‌ها پرداخته و در صدد ارائه و معرفی ضمانت اجرا و واکنش جزایی متفاوت برآمده‌اند.

یکی از اولین و مهم‌ترین این مکاتب که اتفاقاً پیدایش عنصر معنوی را به آن نسبت می‌دهند، مکتب کلاسیک است که برخی حقوق‌دانان از آن به عنوان مکتب اصالت سودمندی نام می‌برند (اردبیلی، ۱۴۰۱: ۸۲) و برای اولین بار مسئله اراده آزاد و مسئولیت اخلاقی مجرمان را یادآور شد. طبیعی بود برای حقوق کیفری که پیش از آن دیوانه و حتی اشیا و حیوانات و گیاهان را نیز قابل مجازات محسوب می‌نمود (حبیب‌زاده و دیگران، ۱۳۹۸: ۹۷-۹۸) و در تعیین واکنش اجتماعی صرفاً به آثار زیانبار اعمال می‌پرداخت، پذیرش مجازات مبتنی بر میزان مسئولیت اخلاقی، انقلابی محسوب شده و قابل تقدیر

بود. اما در همین مکتب نیز به مسئولیت اخلاقی و ضرورت برخورداری از اراده آزاد به عنوان پیش شرط اعمال مجازات اشاره شده است (پرادل، ۱۴۰۰: ۷۷ به بعد). در نظر بانیان این مکتب، رفتاری جرم محسوب خواهد شد که در کنار آسیب اجتماعی مستتر در ذات آن، همراه با اراده آزاد واقع شده باشد. یعنی برداشت سه رکنی جرم از ابداعات این مکتب مهم حقوق کیفری است.

با تغییر گرایش علوم انسانی از فلسفه اجتماعی (فلسفه الاجتماع) به سوی فیزیک اجتماعی (فیزیک الاجتماع) در آثار و نوشته‌های متفکرانی چون آگوست کنت فرانسوی، نگاه به مسئله جرم و پدیده مجرمانه نیز متفاوت شد و مسئولیت مبتنی بر اراده آزاد مکتب کلاسیک، جای خود را به جبر اخلاقی مکتب اثباتی داد (همان: ۹۷-۹۸)، مجرم مسئول به مجرم مجبور و مادرزاد تبدیل شد و مسئله عنصر روانی کلاً رنگ باخت یا حداقل کم‌رنگ شد. هرچند این نگاه مطلق در همان زمان توسط بسیاری از اندیشمندان مردود اعلام شد، ولی تأثیر علل و عوامل زیستی و روانی در ارتکاب جرم مورد تأیید قرار گرفت. ماحصل این مکتب، نادیده انگاشتن مسئولیت کیفری و اراده آزاد در تعریف و برداشت از جرم شد. برداشت دو رکنی از جرم دقیقاً از ابداعات مکتب اثباتی است؛ زیرا معتقد بودند برخی زاده شده‌اند که مرتکب جرم شوند و این ارتکاب همانند شکل صورت و جمجمه و بلندی و کوتاهی قد و گردن و نحوه چینش ابروان به صورت وراثتی به ارث می‌رسد و مرتکبان نقشی در آفرینش آن ندارند.

با پیدایش نگاه جامعه‌محور به پدیده مجرمانه در قالب دفاع اجتماعی نیز باز مسئله مسئولیت و عنصر روانی، دستخوش دگرگونی‌هایی شد و علت جرم در نهادهای جامعه‌ی متصور شده و نقش انسان و اراده آزاد وی در شکل‌گیری جرم محدود گردید (همان: ۱۱۸)؛ زیرا جرم را محصول کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی محسوب داشته، معتقد بودند که اگر تعارضات و زمینه‌های اجتماعی را محو یا کنترل کرده یا تغییر دهیم، پدیده مجرمانه نیز از بین خواهد رفت.

در خلال این نگاه‌های کلان به پدیده مجرمانه، مکاتب ریز و درشت بسیاری نیز تأسیس شدند که هر کدام از آن‌ها متناسب با نگاه سیاسی یا اقتصادی یا ساختاری و... ریشه ارتکاب جرم را خارج از اراده آزاد مرتکب می‌دیدند. برخی از جمله

مکاتب کمونیستی و چپ‌گرایانه حتی اصل جرم را انکار کرده و ارتکاب جرم را خیزش جامعه ستم‌دیده پرولتاریا علیه سلطه طبقه ثروتمندان و بورژوا به منظور از میان برداشتن علل و عوامل توسعه تبعیض اجتماعی و اقتصادی دانسته و آن‌ها را قهرمان جامعه می‌انگاشتند.

علی‌رغم تفاوت نگاه این مکاتب مختلف حقوق کیفری به جرم و مجرم و همچنین پرداختن به مسئله ضمانت اجرای کیفری و واکنش‌ها به عنوان مهم‌ترین وجه ممیزه مکاتب حقوق کیفری، جملگی در مسئله شخصی دانستن مسئولیت کیفری و پرهیز از نگاه انتزاعی و مفروض به آن هم‌راستا بودند؛ بدین‌نحو که عنصر روانی را شامل یک دسته ویژگی‌های لازم در شخص مرتکب به هنگام ارتکاب، برای قابلیت سرزنش وی می‌دانستند؛ یعنی فعل و انفعالات ذهنی مرتکب که با بروز خارجی آن‌ها همراه شده باشد. این مسئله حتی با توسل به آموزه‌های دینی و اسلامی و مکاتب مبتنی بر ایدئولوژی‌ها نیز قابل توجیه است؛ زیرا در غالب مذاهب، آنچه واجد اهمیت اساسی است، نیت و وضعیت ذهنی عامل در هنگام ارتکاب تکلیف دینی و الهی است. از همین رو در مکتب اسلام، «الأعمال بالنیات» محسوب گشته‌اند.

۲. عنصر اخلاقی (روانی) در تعریف جرم

عنصر اخلاقی یا رکن روانی^۱ که برخی آن را یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم حقوق کیفری نوین می‌دانند (آقایی جنت‌مکان، ۱۳۹۷: ۲۸۳/۲)، با عنوان فعل و انفعال درونی و روانی مرتکب حین یا پیش از ارتکاب جرم است که نشانه پیوند و رابطه ویژه فکری او در مخالفت با مقررات کیفری و قانون‌گذار است (منصورآبادی، ۱۴۰۰: ۲۴۷). برخی این رکن را برگرفته از عبارتی لاتین با این تعبیر می‌دانند که: رفتار فی‌نفسه و به خودی خود مجرمانه نیست، مگر آنکه با ذهن یا نیت مجرمانه انجام شده باشد (عبدالهی، ۱۳۸۹: ۲۶). در حقیقت با توسل به این رکن در صدد برقراری ارتباط منطقی و عقلانی میان رفتارهای ارتكابی افراد با نیت ذهنی و مقاصد آن‌ها هستیم؛ زیرا رفتارهای مجرمانه در صورتی

1. Mens rea (Latin)/ Mental element (English).

قابلیت ملامت و سرزنش خواهند داشت که مقصود و مطلوب مرتکب باشند و طبیعی است رفتاری که بدون اراده و خواست مرتکب محقق شده باشد، حتی اگر منتهی به آسیبی اجتماعی و تضییع حقوق شخصی اعضای جامعه شود، نباید در دنیای متمدن فعلی، واکنش اجتماعی را به دنبال داشته باشد. این نوع برداشت از مفهوم نظری عنصر روانی در میان نویسندگان حقوق کیفری در سطح ملی و بین‌المللی، اختلاف خاصی در بر نداشته و اصل «هیچ رفتاری بدون عنصر روانی جرم نیست» نیز مؤید آن است (کار، ۱۳۹۲: ۱۸۴). برخی از نویسندگان متقدم حقوق کیفری نوین ایران، در همین خصوص می‌نویسند:

«برای پیدایش جرم، وجود عنصر معنوی ایجاب می‌گردد. مکتب نئوکلاسیک که اساس مجازات را بر مختاریت و آزادی انسان استوار می‌کند و مکتب تحقیقی که جرم را از لحاظ خطرناکی فاعل آن قابل تعقیب می‌داند، عنصر معنوی را یکی از عناصر ضروری جرم دانسته‌اند که بدون آن جرم تحقق پیدا نمی‌کند» (علی‌آبادی، ۱۳۷۳: ۶۰/۱).

در ضرورت اعمال مجازات بر کسی که قاصدانه و آگاهانه اوامر و نواهی قانون‌گذار را که معمولاً ملهم از خواست و احساسات جمعی است، نادیده می‌گیرد، ابهامی وجود ندارد؛ زیرا مجازات آخرین مرحله از فرایند واکنش اجتماعی در قبال پدیده مجرمانه است. اما چنانچه پیشتر نیز اشارتی رفت، خود مجازات فرع بر مسئولیت کیفری و مسئولیت کیفری فرع بر مجرمیت و قابلیت اسناد است. لذا ابهام در جایی مطرح می‌شود که بدون پرداختن به این رابطه‌ها، در صدد عینی‌سازی مفهوم نظری مجردی تحت عنوان عنصر معنوی در عالم خارج برمی‌آییم؛ زیرا وقتی عنصری را مهم‌ترین و از ارکان اساسی تحقق جرم می‌دانیم، باید حدود و ثغور آن را به گونه‌ای تبیین نماییم که برای هر شهروند قانون‌مداری به سهولت قابل تشخیص باشد و بتواند بر اساس آن از حقوق و آزادی‌های فردی خویش دفاع کند. غالب حقوق‌دانان ساحت کیفری در این راستا بدون ارائه تعریفی دقیق و جامع و مانع از عنصر روانی در بیان اجزای آن، صرفاً با اشاره به اراده و قصد و علم و آگاهی و بعضاً داعی یا انگیزه بسنده می‌کنند (همان: ۶۱)؛ بدین توضیح که آیا می‌شود بدون اشاره به فرد و شخص حقیقی یا حتی حقوقی و

بررسی اعمال و افعال او در فضایی عینی، عنصری برای جرم ساخت؟ مگر نه این است که وجود یا فقدان اراده یا قصد باید در مواجهه با کنش‌ها و واکنش‌های افراد تحلیل شود، به طوری که برخی معتقدند اراده نوعی عمل نفسانی توأم با شعور و آگاهی است که مستقیماً منشأ بروز یک رفتار مجرمانه، اعم از فعل یا ترک فعل است (میرسعیدی، ۱۳۹۰: ۱۵۳). اگر چنین تحلیلی پذیرفته شود، تفاوت آن با مسئولیت و تبیین اجزای آن، چه خواهد شد؟ قابلیت اسناد در کجای این تحلیل خواهد بود؟ از طرف دیگر در مباحثات مربوط به حقوق کیفری، حتی وقتی هنوز ارتباط میان یک رفتار ارتكابی ممنوعه در قالب جرم با یک انسان و مرتکب را شناسایی نکرده‌ایم، باز هم این وضعیت را با استعمال عبارت جرم توصیف می‌کنیم؛ یعنی میان جرم و مجرم، هم در تأملات علمی و هم در مباحث غیر علمی تمایز قائل شده و اولی را به عنوان امری انتزاعی و ذهنی صرف نظر از مرتکب انسانی پذیرفته و دومی را به عنوان پدیده عینی و مادی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم (فلچر، ۱۳۸۴: ۱۳۷-۱۳۸).

بنابراین می‌توان بر این نظر بود که در لابه‌لای عبارات قانون‌گذار، به دلیل اعطای قوه عاقله و تمییز به انسان‌ها از جانب خالق بر خلاف حیوانات و جمادات که صرفاً بر اساس غریزه رفتار می‌کنند و چون همه افعال و کنش‌های عادی انسان‌ها را حتی در غیر ساحت مجرمانه باید «مقصود» مفروض دانست، مگر خلاف آن ثابت شود، فقط از جرمی سخن به میان آمده که واجد دو عنصر مادی و قانونی بیشتر نیست. وقتی شخصی در اجتماع، مرتکب رفتار مجرمانه‌ای می‌شود که در قانون منع شده یا بر انجام آن تأکید شده است، قانون‌گذار همین میزان را با مفروض فوق‌الاشاره همراه کرده و معتقد به تحقق جرم قابل مجازات می‌باشد. در این صورت می‌توان بر این عقیده بود که دلیل عدم اشاره به عنصر روانی در تعریف جرم در ماده ۲ قانون مجازات اسلامی ایران با وجود تصریح به عنصر قانونی و مادی، همین ویژگی حیوان ناطق بودن ابنای بشری است که بر خلاف سایر موجودات زنده، بر اساس غریزه رفتار نکرده و کنترل کامل بر اعمال و رفتار و کردار و پندار خود دارند و به همین دلیل، وقتی اقدامی انجام می‌دهند، باید آن رفتار را مرید محسوب داشت تا زمانی که در مرحله اتصال این جرم به یک مرتکب انسانی، وی یا وکیلش در مواجهه با پدیده مجرمانه، خلاف آن را اثبات کند و

به همین دلیل عقیده بر آن بوده که وقتی برداشتی موافق اصل باشد، نیازی به تصریح نداشته و تصریح صرفاً حاوی تأکید مؤکد خواهد بود.

در صورت پذیرش مفروض‌های فوق و برای پرهیز از اختلاف دیدگاه‌های متأثر از مبانی فلسفی و روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی و با تأکید بر برداشت صرف مبتنی بر قانون و حقوق کیفری در مقام عمل و قضا، آنچه واجد اهمیت بسیار خواهد بود، نحوه اثبات خلاف این فرض انسانی یا احصای مصادیقی است که با حدوث آن‌ها فرض منقلب می‌شود. به عبارت ساده‌تر، اصل بر این است که انسان عادی و معمولی همواره مرید و قاصد در ارتکاب رفتارها خواهد بود، جز در مواردی که بنا به دلیل وجود عارضه‌ای در مرتکب، این قصد و اراده فاقد اعتبار باشد. البته آنچه در عالم حقوق دارای پذیرش همگانی است، خلاف این فرض است و حقوق‌دانان به تاسی از اصل عدم معتقدند که انسان مرید نبوده، بلکه وجود اراده در ارتکاب اعمال باید حتماً اثبات شود. در تبیین اجزای عنصر روانی به علم و عمد اشاره شده و شرایط لازم برای برخورداری از این قابلیت با عنوان شرایط کمال خوانده می‌شود. لذا انسان کامل همواره متصف به همراه داشتن رکن روانی است تا زمانی که خلاف آن ثابت شود. بنابراین با ارتکاب رفتار مجرمانه مندرج در قانون، مجرمیت کامل حتی در نگاه سه رکنی به جرم محقق شده و اصولاً فرد باید قابل مجازات باشد. اما اگر ثابت شود که مرتکب پیش یا حین ارتکاب، فاقد یکی از شرایط کمال بوده، طبیعی است که در تفکر سه رکنی جرم، مجرمیت زائل شده و به همین اعتبار، مرتکب قابل مجازات نخواهد بود. شرایط کمال همان قابلیت اسنادی است که به رفتارهای انسان‌ها اصطلاحاً روح می‌بخشد. با این استنباط از عنصر روانی، جایگاهی برای مسئولیت کیفری باقی نمانده و مجرمیت مساوی با قابلیت مجازات خواهد بود.

اما در نگاه دو رکنی به جرم باید عنصر روانی را در دل قابلیت اسناد آورده و مجرمیت را منوط به عنصر روانی نکرد، بلکه قابلیت مجازات را منوط به اثبات مجرمیت و قابلیت اسناد دانست. در سطور فوق بیان شد که در تعریف هر شاخه یا موضوعی، اصولاً باید همه ارکان آن به دلیل رعایت جامعیت و مانعیت در تعریف وارد گردد. در تعریف جرم نیز به همین دلیل باید همه عناصر و ارکان متشکله جرم (دو یا

سه عنصر یا رکن) هویدا باشد. در میان تعاریف متعدد ارائه شده از جرم متناسب با علوم مختلف اجتماعی و زیستی و روانی و حتی تعاریف حقوق دانان، در مواجهه با جرم به دلیل تبعات بسیار شدید آن در جامعه و احتمال تحدید حقوق و آزادی‌های فردی، بهترین و قابل استنادترین تعریف، آن تعریفی است که قانون‌گذاران از جرم (به ویژه در کشورهای دارای نظام حقوق نوشته) در مقررات کلی و عمومی ارائه می‌دهند. لذا به تحلیل این مسئله در تعریف رسمی جرم در قانون مجازات ایران با توجه به جایگاه عنصر روانی می‌پردازیم.

مهم‌ترین تعریف قابل استناد از جرم در کشورهای دارای نظام حقوق نوشته، تعریفی است که قانون‌گذار از جرم ارائه داده و این تعریف اصولاً از لحاظ منطقی باید دارای جامعیت و مانعیت بوده و حداقل انتظار از آن در برداشتن ارکان اصلی تشکیل‌دهنده جرم است. حقوق دانان حقوق کیفری نیز غالباً تعاریف حقوقی خود را مبتنی بر همین تعریف قانونی ارائه داده‌اند. اما متأسفانه در سال‌های متعدد قانون‌گذاری ایران، چه در دوره پیش از انقلاب و چه پس از چرخش حاکمیت، سردرگمی و سرگردانی قانون‌گذاران ایران در این خصوص با ملاحظه تلاش‌های متعدد قانون‌گذاری از اولین آن در سال ۱۲۸۶ تا آخرین و مترقی‌ترین اراده و بیان رسمی حاکمیت (۱۳۹۲) کاملاً مشهود است؛^۱ زیرا چنانچه ملاحظه می‌گردد، در تعریف جرم در ماده دوم قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، قانون‌گذاری که فرض بر این است با تجربه حدود صد سال قانون‌نویسی از زمان مشروطه، باید مترقی‌ترین قانون زمان را وضع نماید، مقرر داشته است: «هر رفتاری اعم از فعل یا ترک فعل که در قانون برای آن مجازات تعیین شده است، جرم محسوب می‌شود».

با ملاحظه سطحی این تعریف درمی‌یابیم که قانون‌گذار فقط به دو عنصر تصریح کرده است: عنصر مادی (رفتار...) و عنصر قانونی (قانون...)، و تصریحی به عنصر سوم (رکن معنوی) یا اثری از آن در این تعریف دیده نمی‌شود. حال ابهام اساسی اینجاست که آیا این عدم تصریح به معنای اعتقاد به صرفاً دو عنصر برای تحقق جرم

۱. برای شرح تفصیلی چالش‌های وارده به تعریف جرم، ر.ک: جعفری، ۱۴۰۰: ۲۲-۷.

بوده و اصولاً عنصر معنوی را از اجزای جرم و مجرمیت نمی‌داند و عنصر روانی را در زمره شرایط و اجزای خارج از تعریف مجرمیت محسوب می‌کند، به شرح قاعده ساده زیر:

مجرمیت (عنصر قانونی، عنصر مادی) + عنصر روانی (با هر نام دیگری) ←
مسئولیت کیفری ← مجازات

یا با عنایت به اینکه مجازات، فرع بر مسئولیت کیفری است، دلیل عدم اشاره به مسئولیت کیفری در این تعریف، به هنگام تصریح به مجازات مشخص نیست. به عبارت ساده، معلوم نیست که آیا باید به مسئولیت کیفری نیز در تعریف و تبیین جرم اشاره داشت یا باید آن را در تقدیر گرفت. لذا باز هم این ابهام مطرح می‌شود که آیا مجرمیت از اجزای مسئولیت است یا برعکس مسئولیت را باید از اجزای مجرمیت بدانیم. با توجه به تأثیرپذیری حقوق ایران از نظام حقوقی فرانسه، در کتاب *حقوق جزای عمومی* تألیف گاستون استفانی و دیگران به عنوان یکی از منابع مهم مکتوب، با اشاره به همین محتوا به بیان دیدگاهی پرداخته شده که مجرمیت را از مسئولیت کیفری مجزا دانسته است و به نظر می‌رسد مجرمیت را صرفاً شامل عنصر مادی و قانونی محسوب نموده و با خارج کردن رکن روانی از دامنه ارکان متشکله جرم و مجرمیت، آن را زیرمجموعه جزء دیگری از اجزای مسئولیت کیفری یعنی قابلیت اسناد محسوب کرده است. در این کتاب، نویسندگان معتقدند که مسئولیت یکی از عناصر متشکله جرم نبوده و بلکه اثر و نتیجه قضایی آن است. نتیجه ساده این استنباط از جرم آن است که جرم را صرفاً متضمن دو رکن بدانیم (استفانی و دیگران، ۱۳۷۷: ۴۸۳/۱ به بعد). در این تحلیل، آنچه مجرمیت را محقق می‌کند، رفتار مادی بیرونی است که در قانون یا بیان رسمی حکومت، ممنوع اعلام و قابل مجازات محسوب شده است. حال وقتی این مجرمیت با اوصاف شخصی مرتکب، که مجرد از جرم نیز قابل رصد و ارزیابی است، یعنی قابلیت پذیرش سؤال یا قابلیت پاسخگویی به سؤال که تحت عنوان شرایط کمال یا اجزای قابلیت اسناد (عقل، بلوغ، اراده (اختیار) و علم) نیز از آن‌ها یاد می‌شود و همواره با کنش‌ها و رفتارهای انسان‌ها همراه هستند، منطبق شوند، مسئولیت کیفری را می‌سازند (همان).

بنابراین با لحاظ این دیدگاه که به نظر می‌رسد بر اساس واژه‌های به کار گرفته شده

در ماده ۲ قانون مجازات اسلامی، قانون‌گذار ایران هم این دیدگاه را پذیرفته یا ناخواسته این دیدگاه را اتخاذ کرده است، جرم صرفاً متضمن دو عنصر بوده و رکن روانی در تعریف جرم دخالتی نداشته یا حداقل مفروض انگاشته شده و به همین دلیل نیز در تعریف ماده ۲ قانون مجازات اسلامی نیامده است. با چنین دیدگاهی، حتی دیوانه، طفل، مجبور، مست، جاهل و خواب هم می‌توانند مرتکب جرم باشند، اما اینکه آیا می‌توانند قابل مجازات هم باشند، محل چالش می‌باشد؛ زیرا به دلیل عدم برخورداری از قابلیت اسناد و عدم امکان تحقق مسئولیت کیفری در مورد آن‌ها، قابلیت مجازات مختل خواهد بود. البته مسلم است که اگر قابلیت اسناد را امری متفاوت از اراده و اختیار و علم بدانیم و همه این شرایط را زیرمجموعه مجرمیت بدانیم، نظر فوق متفاوت شده و در قالب دیدگاه اعتقاد به جرم سه رکنی قابل تحلیل خواهد بود.

ملاحظه می‌شود که در ماده ۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در تعریف جرم صرفاً به دو رکن از ارکان متشکله جرم شامل عنصر مادی (هر رفتاری اعم از فعل یا ترک فعل...) و عنصر قانونی و ضرورت ذکر آن رفتار ممنوعه در قانون و تعیین مجازات برای آن (... که در قانون برای آن مجازات تعیین شده است...) اشاره شده و اثری از عنصر روانی در تعریف مشاهده نمی‌شود. به همین دلیل، این ابهامات مطرح می‌شود که آیا با توجه به اینکه قانون‌گذار همواره در مقام بیان بوده و امر لغو و بیهوده از او سر نمی‌زند، مقصود او پذیرش جرم دو رکنی در حقوق کیفری ایران است؟ بدین معنا که قانون‌گذار در تعریف جرم صرفاً نگاه ضرر و آسیب مجرد به جامعه و هنجارهای آن را مدنظر دارد و به همین دلیل عامدانه از اشاره به رکن روانی پرهیز کرده است یا ضرر آگاهانه یا مبتنی بر تقصیر را مدنظر داشته و رکن روانی را در تقدیر گرفته و فرض را بر حصول عنصر روانی در صورت تحقق دو رکن اول گذاشته است؟ متأسفانه نویسندگان حقوق کیفری ایران در آثار خود، متعرض این ابهامات و چالش‌های وارد بر جایگاه رکن روانی در تعریف رسمی جرم نشده و همواره آن را به تأسی از اولین نوشته‌های حقوق کیفری ایران، امری بدیهی و مفروض انگاشته‌اند (محمدخانی، ۱۳۹۵: ۵/۱). برای پی بردن به پاسخ این ابهام‌ها و پرسش‌های مطروحه لازم است به تبیین مفهوم و جایگاه مسئولیت کیفری نیز در تعریف جرم بپردازیم.

۳. مسئولیت کیفری در تعریف جرم

با توجه به اینکه دو برداشت از مسئولیت کیفری همواره در نگاه متخصصان حقوق کیفری مطرح بوده و برخی آن را محدود به اوضاع و احوال پیرامونی عنصر روانی محسوب کرده و برخی نیز به عنوان مهم‌ترین شرط اعمال مجازات یا قابلیت مجازات، متشکل از دو جزء مجرمیت و قابلیت انتساب (چنانچه پیشتر تبیین شد) می‌دانند، در بررسی این بخش مسئله با لحاظ این تفکیک تبیین می‌شود.

۳-۱. مسئولیت کیفری بر محور عنصر روانی

یکی دیگر از مفاهیم کلیدی حقوق کیفری، مسئولیت کیفری^۱ است. مسئولیت به معنای ضرورت پاسخگویی است و مسئول کسی است که از او سؤال می‌شود و وی مکلف به پاسخگویی در قبال کردار، گفتار و حتی پندار خویش است. مسئول کیفری کسی است که از او در قبال ارتکاب رفتارهای مجرمانه سؤال می‌شود و او مکلف به پاسخگویی و پذیرش آثار و تبعات اعمال خویش است.

با وجود اشاره به مسئولیت کیفری به عنوان یکی از اصول بنیادی حقوق کیفری (فلچر، ۱۳۸۴: ۱۵۰)، غالب نویسندگان حقوق کیفری عمومی، تعریفی از مسئولیت نکرده و با اختلاط مفهوم مسئولیت با قابلیت اسناد یا بعضاً با مفهوم عنصر روانی (صانعی، ۱۳۷۴: ۳۰۵/۱)، آن را مجزا از جرم دانسته‌اند. هرچند در تشریح اجزا و مفهوم آن‌ها، عبارات و اصطلاحاتی به کار برده شده که تفاوت چندانی با مفهوم عنصر روانی ندارد،

۱. Criminal responsibility: در ادبیات انگلیسی دو عبارت liability و responsibility را در اشاره به مسئولیت به کار برده‌اند که با وجود معادل‌سازی یکسان در زبان فارسی برای هر دو، در حقوق کامن‌لا این دو واژه تفاوت اساسی دارند. Liability به معنای مسئولیت مبتنی بر قانون است یا مابازاء عدم رعایت ضوابط قانونی است؛ مثلاً اگر در اثر عدم رعایت ضوابط رانندگی، کسی آسیبی به دیگران بزند، از نظر قانونی مسئول (liable) خواهد بود، اما responsibility حاکی از پاسخگویی و احساس تکلیف شخصی است؛ بدین معنا که مثلاً انسان‌ها تکلیف به رانندگی ایمن دارند. به عبارت ساده‌تر، responsibility حاکی از یک تکلیف اجتماعی یا قانونی است، اما liability حاکی از مسئولیت قانونی ناشی از عدم رعایت تکلیف است. با عنایت به ضرورت رعایت معیارهای شخصی در حقوق کیفری، استعمال واژه responsibility در حقوق کیفری بر خلاف حقوق مدنی که معیار عینی را صرفاً مطرح‌نظر دارد، صحیح‌تر به نظر می‌رسد. Accountability قرابت معنایی نزدیک‌تری به responsibility دارد.

چنانچه برخی از نویسندگان معتقدند که هر کس با علم و اطلاع و به قصد ارتکاب جرم، عمل مجرمانه‌ای را انجام دهد، لزوماً مجرم شناخته نمی‌شود، بلکه علاوه بر قصد مجرمانه باید دارای صفات و خصوصیتی هم باشد که بتوان عمل مجرمانه را به او منتسب دانست (همو، ۱۳۷۷: ۳/۲)، اما ابهام آنجاست که چگونه می‌توان تصور نمود کسی که فاقد صفات و خصوصیات لازم برای انتساب عمل مجرمانه به اوست، به طوری که حتی قدرت تشخیص خوب و بد را نیز ندارد، می‌تواند واجد علم و اطلاع و قصد ارتکاب محقق‌کننده جرم باشد. به عبارت فلسفی و منطقی، این نوع استدلال دارای ایراد دور و تسلسل است؛ زیرا از طرفی برای داشتن توانایی علم و عمد یا همان قصد مجرمانه، نیازمند صفاتی هستیم که آن‌ها را به شخص قابل انتساب نمایند و از طرف دیگر، اگر کسی فاقد صفات و خصوصیات قابلیت انتساب باشد، نمی‌تواند علم و عمد داشته باشد یا حتی اگر از نظر فلسفی و مفاهیم صرف نظری، وی را دارای علم و عمد بدانند، آن علم و عمد برای تحمیل مجازات معتبر نخواهد بود؛ یعنی این دو، لازم و ملزوم یکدیگر بوده و جدا از هم قابل تصور نیستند. چنانچه باهری از اولین نویسندگان حقوق جزای عمومی، عصاره تقصیر را خواستن و دانستن فرض کرده و عواملی را که در تقصیر مؤثرند، شرایط و اوضاع و احوالی دانسته که این دو از آن‌ها متأثر می‌شوند؛ زیرا به باور وی، علم و عمد به تنهایی مفاهیم مجردی هستند که برای اینکه زمینی شوند، باید با برخی ضوابط قراردادی همانند شرایط و ویژگی‌هایی که خواستن و توانستن را محقق می‌کنند، همراه شوند (همان: ۵).

پیشتر نیز اشاره شد که ظاهراً برای اولین بار مکتب کلاسیک متأثر از اندیشه‌های مکتب عدالت مطلق کانت، مسئولیت را شرط ضروری مجازات قرار داده است؛ هرچند رویکرد کلی مکاتب مختلف حقوق کیفری به مبانی مسئولیت کیفری، عدم تحلیل عناصر و مؤلفه‌های آن و پذیرش این نهاد به صورت امری محتوم و صرفاً توجه به آثار آن‌هاست (موسوی مجاب، ۱۳۹۸: ۱۸۶).

در تحلیل مورد نظر ما در این نوشتار، متأثر از این برداشت که مسئولیت کیفری را بدون وجود جرمی که به یک مرتکب خاص منتسب شده باشد، محقق نمی‌داند (فلچر، ۱۳۸۴: ۱۵۰)، مقصود از مسئولیت کیفری، آن بخش از فرایند مجرمانه است که متشکل

از دو جزء مجرمیت و قابلیت اسناد است که خود شرط اصلی قابلیت مجازات خواهد بود؛ بدین معنا که مسئولیت کیفری مستلزم وقوع رفتار مادی مجرمانه مندرج در مقررات کیفری از جانب شخص خاصی است که در هنگام ارتکاب، واجد کلیه شرایط لازم برای برخورداری از قابلیت اسناد بوده است. در تأیید همین نظر، قانون‌گذار ایران در ماده ۱۴۰ در اشاره به مسئولیت کیفری، آن را تنها زمانی محقق می‌داند که مرتکب حین ارتکاب جرم، عاقل، بالغ و مختار باشد. دقیقاً از این شروط استثنایی قانون‌گذار می‌توان دریافت که در صورت وقوع عنصر مادی رفتار ممنوعه در قانون کیفری توسط شخصی و اثبات رابطه علیت میان نتیجه حاصله از جرم و رفتار مادی مرتکب، اگر ثابت شود که مرتکب در حین ارتکاب جرم دارای شروط بلوغ و عقل و اختیار بوده است، جرم در مفهوم عام به وی منتسب (یعنی آنچه توسط حقوق‌دانان عنصر معنوی نامیده می‌شود، مفروض) و در جرائم عمدی نیز علم وی باید اثبات گردد. مطلب قابل ذکر در این ماده، اشاره به صرفاً سه دسته (حدود، قصاص، تعزیرات) از چهار دسته جرائم و مجازات‌های مندرج در ماده ۱۴ حقوق کیفری ایران است. علت عدم اشاره به دیه علی‌رغم پذیرش آن به عنوان یکی از اقسام جرائم و مجازات‌ها، می‌تواند به دلیل جرم‌ندانستن جرائم مستوجب دیه باشد، تا محکومیت به دیه را مستلزم اثبات مسئولیت کیفری ندانسته و ماهیت جبران غرامات مدنی به آن بدهد.^۱ البته قانون‌گذار در ماده ۱۴۴ و در ذیل فصل اول از بخش چهارم تحت عنوان شرایط مسئولیت کیفری، در تحقق جرائم عمدی، علم مرتکب به موضوع جرم را نیز به شرایط حصول مسئولیت کیفری در جرائم عمدی اضافه نموده و در ادامه به حکمی اشاره دارد که علی‌الظاهر فرض پیش گفته را (مبنی بر اینکه اصل بر وجود عنصر روانی منضم به رفتار مجرمانه

۱. در عدم پذیرش دیه به عنوان یکی از مصادیق جرائم، علی‌رغم پذیرش آن به عنوان یکی از مجازات‌های اصلی ماده ۱۴، می‌توان همچنین به تعریف انواع جرائم در مواد ۱۵ تا ۱۸ قانون مجازات اسلامی اشاره کرد؛ با این توضیح که در تعریف حد (ماده ۱۵) و قصاص (ماده ۱۶) و تعزیر (ماده ۱۸)، در صدر آن‌ها به «مجازات‌های...» اشاره شده، در حالی که در تعریف دیه (ماده ۱۷) بدون اشاره به مجازات یا مفاهیم مشابه، فقط به ذکر عبارت «... مالی است...» بسنده شده است. با عنایت به اینکه اصولاً قانون‌گذار در مقام بیان است، از این نوع واژه‌گزینی می‌توان دیدگاه عدم اعتقاد به جرم محسوب نمودن اعمال و رفتارهای مستوجب دیه توسط قانون‌گذار ایران را برداشت کرد.

ارتكابی توسط شخص دارای کلیه شرایط قابلیت اسناد است)، حداقل در مرحله شکلی و اثبات جرائم عمدی رد می‌کند؛ زیرا مقرر می‌دارد: «... علاوه بر علم... باید قصد او در ارتكاب رفتار مجرمانه احراز گردد». هرچند این بخش از مقررۀ قانونی صرفاً در صدد تبیین شرایط شکلی و مشخص کردن بار اثبات است، اما از همین مقررۀ شکلی می‌توان به نظر قانون‌گذار ایرانی در پذیرش عنصر روانی به عنوان یکی از اجزای مسئولیت کیفری و نه مجرمیت پی برد؛ زیرا این ماده، زیرمجموعه مواد مندرج در فصل مسئولیت کیفری، و حاکی از اجزای مسئولیت کیفری در جرائم عمدی است. مشابه همین برداشت را می‌توان از مفاد ماده ۲۱۷ قانون مجازات اسلامی در اشاره به شرایط تحقق حدود به صورت عمومی نیز استنباط نمود؛ زیرا در این ماده نیز شرایط مسئولیت کیفری در حدود، وجود علم (به موضوع و حرمت شرعی رفتار ارتكابی) و قصد و شرایط مسئولیت کیفری (که احتمالاً مقصود همان قابلیت اسناد باشد) است.

با بررسی تعاریف رسمی از جرم از سال ۱۳۰۴ تا کنون ملاحظه می‌شود که مسئولیت کیفری هرگز در این تعاریف قانونی مورد اشاره واقع نشده و تحقق جرم منوط به اثبات مسئولیت کیفری نشده، بلکه همواره قابلیت مجازات منوط به اثبات مسئولیت کیفری شده است. البته در لایحه قانون مجازات اسلامی که در سال ۱۳۸۶ به مجلس شورای اسلامی تقدیم شده بود، در ماده ۲-۱۱۱ برای اولین بار عبارت «... و از طرف شخص مسئول ارتكاب یابد...» نیز در تعریف جرم اضافه شده بود؛ هرچند مشخص نیست که به چه دلیل در نهایت این لایحه تصویب نشد و ماده ۲ فعلی که در سال ۱۳۹۲ به تصویب مجلس رسید، جایگزین آن شد که در این ماده به شرح تبیین فوق، تصریحی به مسئولیت کیفری همانند رکن روانی نشده است. بنابراین مسئولیت کیفری در قانون مجازات فعلی ایران، از اجزای تعریف جرم یا شرایط تحقق جرم نبوده و صرفاً شرط قابلیت ملامت و سرزنش‌پذیری یا همان مجازات کیفری در صورت اثبات مجرمیت است.

۲-۳. مسئولیت کیفری متشکل از مجرمیت و قابلیت انتساب

یکی دیگر از مفاهیم بنیادین حقوق کیفری «قابلیت انتساب یا اسناد»^۱ است.

۱. در زبان انگلیسی attribution، در حقوق فرانسه imputabilite و در زبان آلمانی zurechnung نامیده می‌شود.

قابلیت انتساب را می‌توان معادل همان مفهومی دانست که در فقه جزایی، شرایط کمال نامیده می‌شود. این اصطلاح برای آن وضع شده است تا بتوان جرم را به مجرم مرتبط ساخته و مجرم را به دلیل ارتکاب جرم مسئول شناخت (همان: ۱۴۹). قابلیت اسناد، عبارت است از امکان تحمیل تقصیر به حساب کسی که آن را مرتکب شده است. قابلیت اسناد فرض آگاهی و اراده آزاد را با خود دارد (استفانی و دیگران، ۱۳۷۷: ۱/۴۸۱). قابلیت انتساب شرایط و حالات و ویژگی‌های شخصی و فردی را در انسان‌ها توصیف می‌کند که با برخورداری افراد از آن‌ها، اعمال و رفتارهای ارتكابی‌شان که در قانون ممنوع اعلام شده، به حساب آن‌ها نگاشته می‌شود. اگر رابطه علیت را مهم‌ترین عامل ارتباط رفتار مادی ارتكابی افراد با نتایج جرم بدانیم، قابلیت انتساب، رابطه علیت اخلاقی یا روانی برای مفروض انگاشتن مسئولیت کیفری نسبت به کسی است که عنصر مادی را انجام داده است. به عبارت ساده‌تر، وقتی کسی رفتار کشنده را نسبت به مقتول انجام می‌دهد، در صورت داشتن شرایط قابلیت انتساب، مسئولیت وی در قبال این رفتار مجرمانه، مفروض محسوب خواهد شد.

در تبیین رابطه میان عنصر روانی و قابلیت اسناد باید معروض گردد مرتکبانی که دارای همه شرایط قابلیت انتساب (عقل، بلوغ، اراده و اختیار و علم در جرائم عمدی) باشند، به محض ارتکاب عنصر مادی رفتارهای ممنوعه در قانون، عنصر روانی مورد نظر حقوق دانان حقوق کیفری بر رفتارهای آن‌ها مفروض انگاشته می‌شود. در این معنا، موضوع تحلیل شده در این مقاله در خصوص سه عنصری دانستن جرم تأیید می‌شود؛ اما عنصر روانی، همان گونه که بیان شد، مفروض محسوب می‌شود. ولی اینکه آیا این فرض مورد تأیید اصول حقوق کیفری بوده و مغایر حقوق و آزادی‌های فردی نیست، محل چالش بسیار مهمی در آثار نویسندگان حقوق کیفری است.

در بررسی رابطه میان مسئولیت کیفری و قابلیت انتساب، اغلب مسئولیت کیفری را با مجرمیت و قابلیت اسناد اشتباه می‌کنند (همان)؛ در حالی که این دو متمایز از هم بوده و چنان که پیشتر نیز اشاره شد، قابلیت انتساب از اجزاء تشکیل دهنده مسئولیت کیفری است؛ زیرا برای تحقق مسئولیت کیفری باید مجرمیت (ارتکاب تقصیر) اثبات و این تقصیر به مرتکب قابل انتساب باشد. به عبارت ساده‌تر، با عنایت به اینکه مسئولیت

کیفری را به معنای تکلیف به پاسخگویی در قبال اعمال و رفتار و کردار ممنوعه در قانون محسوب کردیم، این تکلیف به پاسخگویی در صورتی واجد معنا خواهد بود که فرد واجد همه شرایط قابلیت انتساب باشد.

۴. آثار و پیامدهای پذیرش یا عدم پذیرش رکن روانی یا مسئولیت کیفری

در تعریف جرم

آثار وابسته کردن جرم به ضرورت تحقق عنصر روانی و پذیرش مسئولیت کیفری در صورت اثبات عنصر روانی به همراه سایر عناصر متشکله جرم، از دو منظر حقوق کیفری و نگاه به اصول و قواعد حاکم بر حقوق کیفری و واکنش‌های اجتماعی مرتبط با آن (الف) و جرم‌شناختی با استفاده از نظریات مطرح جرم‌شناسی (ب) قابل بررسی می‌باشد.

۴-۱. آثار و نتایج وارده بر حقوق کیفری

در صورت اعتقاد به ضرورت اثبات رکن روانی مستقل از قابلیت اسناد و مسئولیت کیفری برای تحقق مجرمیت در کنار دو رکن اساسی مادی و قانونی، نتیجه بدیهی این دیدگاه، عدم تحقق جرم در صورت عدم امکان اثبات عنصر روانی بوده و در چنین شرایطی اصولاً باید مجرمیت زائل گردد؛ همانند عوامل موجهه جرم یا همان اسباب اباحه که در صورت حدوث، مجرمیت را زائل کرده و با زوال آن‌ها، نه تنها امکان اعمال مجازات کیفری میسر نخواهد بود، بلکه حتی مجازات مدنی و جبران غرامات ناشی از جرم نیز قابل مطالبه نخواهد بود. در مقابل، اگر مجرمیت را منوط به تحقق عنصر روانی نکرده و آن را در تبیین اجزای مسئولیت کیفری یا قابلیت اسناد مورد پذیرش قرار دهیم، در این صورت، مجرمیت محقق شده و در صورت عدم اثبات قصد و علم یا عدم پذیرش قصد و علم همراه با رفتار به دلیل عدم اعتقاد به قابلیت برخورداری از علم و عمد، صرفاً مسئولیت کیفری محقق نشده و به همین دلیل اعمال مجازات میسر نیست؛ اما خسارات مدنی و ضرر و زیان ناشی از جرم پذیرفته خواهد شد. تفاوت عمده علل موجهه جرم که در قانون فعلی تحت عنوان موانع عینی تحقق مسئولیت کیفری

نامیده شده‌اند، با علل رافع مسئولیت کیفری که موانع شخصی تحقق مسئولیت کیفری یا علل فقدان قابلیت اسناد نامیده شده‌اند، در همین نکته ظریف است:

عوامل موجهه جرم (زائل کننده مجرمیت) + علل مانع مسئولیت کیفری (فقدان قابلیت اسناد) = عدم امکان تحقق مسئولیت کیفری = عدم امکان تحمیل مجازات

در همین راستا اگر مجرمیت را منوط به عنصر روانی ندانیم، می‌توان قابل به ارتکاب جرم توسط صغیر، مختل روانی، مست و مجبور و جاهل بود و به همین دلیل، آن‌ها را به جبران غرامات و خسارات وارده محکوم کرد یا حتی مشمول تدابیر درمانی و اصلاحی و تربیتی و... قرار داد. قانون‌گذار کیفری ایران در راستای تعریف ارائه‌شده از جرم در ماده ۲ که اشاره‌ای به عنصر روانی در آن نکرده است، در مواد ۸۸ به بعد نیز در اعلام نحوه مواجهه با اطفال و نوجوانان، ضمن پذیرش امکان ارتکاب جرم توسط آن‌ها و رد امکان اعمال مجازات سنتی علیه اطفال به دلیل نداشتن شرایط قابلیت اسناد، آن‌ها را مشمول تصمیمات تزییعی قرار داده است. در حالی که اگر مجرمیت را منوط به تحقق عنصر یا رکن روانی می‌نمود، به دلیل عدم تحقق آن توسط اطفال و نابالغین، نمی‌توانست آن‌ها را مشمول تزییقات و تصمیمات الزامی قرار دهد. بر همین دیدگاه در مواد ۱۴۶ و ۱۴۹ نیز مجدداً تأکید شده و قانون‌گذار در مواجهه با افراد نابالغ و دارای اختلال مشاعر اعلام نکرده که مجرم نیستند، بلکه از عبارت «مسئولیت کیفری ندارند» استفاده کرده است، یا در ماده ۲۹۲ قانون مجازات اسلامی، امکان ارتکاب جرم قتل توسط صغیر و مجنون و خواب و حتی بیهوش را پذیرفته، ولی به دلیل عدم تحقق مسئولیت کیفری مرتکب، آن‌ها را قابل مجازات ندانسته است؛ ولی امکان تحمیل دیه (مابازاء مدنی جنایت) را مجاز شمرده است.

عدم پذیرش عنصر روانی یا مسئولیت کیفری در تعریف جرم، انطباق بیشتری با دیدگاه جرم‌انگاری مبتنی بر ضرر اجتماعی دارد؛ زیرا در هر حال وقتی رفتاری در عالم واقع به وقوع می‌پیوندد که منجر به آسیب به اجتماع یا پدیدآوردنندگان آن می‌شود، مقصود قانون‌گذار از جرم‌انگاری آن رفتار حاصل شده و تحقق جرم نیز چیزی فراتر از آن نیست؛ مثل اینکه صرف نظر از خصوصیت فاعل، وقتی حیات انسانی خارج از حوادث طبیعی و قهری سلب می‌شود یا مال کسی آسیب می‌بیند، جرم اتفاق افتاده

است، اگر این جرم با شرایط و اجزای قابلیت اسناد به انسانی کامل قابل انتساب باشد و وی با علم و قصد آن را مرتکب شده باشد، جرم کیفری و مستوجب ضمانت اجرای کیفری بوده و اگر غیر از آن باشد، جرم مدنی محسوب شده و صرفاً جبران ضرر و زیان و غرامات مادی را سبب می‌شود.

۲-۴. آثار و نتایج جرم‌شناختی

اغلب جرم‌شناسان، به ویژه جرم‌شناسان اروپای قاره‌ای، تولد موضوعی - مفهومی جرم‌شناسی را به مطالعات مکتب اثباتی نسبت می‌دهند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۶: ۱۴) و در تفاوت میان جرم‌شناسی و حقوق کیفری، دومی را رشته مطالعاتی هنجارمند و مقابله‌کننده با معلول (جرم و مجرم) و اولی را رشته هنجاری و تجربی علوم جنایی و مقابله‌کننده با علل از گذر شناسایی ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و علت شناختی می‌دانند (همو، ۱۳۹۸: ۷۱۵-۷۱۸). اما همواره یکی از ایرادات مطرح‌مکاتب اولیه جرم‌شناسی، آن بوده که تعریفی از جرم ارائه نداده و جرم را همواره مفروض انگاشته‌اند و مهم‌ترین موضوع مطالعاتی این شاخه مهم علوم انسانی در تبیین مفهوم جرم، وامدار حقوق کیفری و تعریفی است که قانون‌گذاران از جرم ارائه داده‌اند. بنابراین برداشتی که در حقوق کیفری از جرم صورت می‌گیرد، خمیرمایه نظریات جرم‌شناختی را شکل می‌دهد. لذا تلقی جرم دو عنصری یا سه رکنی می‌تواند بر پژوهش‌های جرم‌شناسی نیز در نگاه مدرنیستی به جرم‌شناسی اثرگذار باشد. هرچند که در نگاه پست‌مدرنیستی به جرم، برخی معتقدند که حتی از این برداشت ساده حقوقی نیز باید گذشت و جرم را چیزی ورای نقض قوانین نوشته می‌دانند که از وفاق اجتماعی نشئت گرفته باشند (نجفی ابرندآبادی و گلدوزیان، ۱۳۹۷: ۲۴).

برخی از نویسندگان حوزه حقوق کیفری و جرم‌شناسی در قالب دیدگاهی انتقادی، برای برقراری ارتباط میان مفاهیم و نهادهای حقوق کیفری (مانند عناصر متشکله جرم، قابلیت اسناد و مسئولیت کیفری) با یافته‌های جرم‌شناسی نظری و برقراری تعامل یا تقابل انتزاعی میان آن‌ها، به شاخه جدیدی از جرم‌شناسی با عنوان «جرم‌شناسی حقوقی» متوسل شده‌اند. مهم‌ترین رسالت این شاخه جدید جرم‌شناسی، نقد نهادهای حقوق

کیفری از منظر نظریه‌ها و یافته‌های جرم‌شناسی یا رشته‌های تخصصی آن با هدف روزآمد کردن آن‌هاست (همو، ۱۳۹۱: ۱۸۴۱). اتفاقاً در همین راستا، مشخص کردن جایگاه عنصر روانی و مسئولیت کیفری و قابلیت اسناد در تعریف رسمی ارائه‌شده از جرم، ضروری خواهد بود، زیرا دقیقاً با توسل به همین مفاهیم و از همین دریچه است که جرم‌شناسی وارد ساحت حقوق کیفری شده و رفتارهای انسانی را با نگاه تخصصی خود خارج از صرف انتزاع برخی رفتارها در قالب جرم بر اساس اصل قانونی بودن مورد تحلیل قرار می‌دهد. البته حتی در بیشتر مطالعات جرم‌شناسان حقوقی نیز بدون اینکه به جایگاه عناصر فردی جرم (رکن روانی، قابلیت اسناد و مسئولیت کیفری) در تحقق اصل جرم پرداخته شود، صرفاً به علل و عوامل جرم‌شناختی فقدان قابلیت اسناد و مضامین مشابه پرداخته شده است؛ زیرا در صورتی که فقدان مسئولیت کیفری ناشی از فقدان قابلیت اسناد را از بین برنده مفهوم جرم در نگاه سه عنصری به جرم بدانیم، مسلماً دیگر موضوع مجرمانه‌ای باقی نخواهد ماند تا جرم‌شناسی به تحلیل آن از زاویه دید آسیب‌شناسی رفتارها و کنش‌های انسانی پردازد، در حالی که اگر برعکس جرم را در نگاه دو عنصری صرفاً محدود به ممنوعیت قانونی و رفتار مادی مذکور در قانون نماییم و قابلیت اسناد را نهادی متفاوت از جرم و صرفاً محقق‌کننده مسئولیت کیفری در نظر بگیریم، در آن صورت، جرم‌شناسی و داده‌های آن می‌توانند و باید یاریگر حقوق کیفری سنتی برای محو یا کاهش یا حداقل تثبیت نرخ جرائم باشند.

در رویکرد جرم‌شناسی تحقیقی، جرم‌شناسی علت‌شناختی یا جرم‌شناسی جریان اصلی، جرم و مصادیق و شرایط آن، بدان صورتی که توسط قانون‌گذار تعریف و پیش‌بینی شده، مطالعه گردیده و یک واقعیت هستی‌شناختی است که ضمانت اجرای درخور آن کیفر است. نگاه به جرم و مجرم تا حدودی جبرپندارانه است (همو، ۱۳۹۰: ۱۰۱۶). در چنین نگرشی به جرم نیز مسلماً برای شناخت دقیق مصادیق جرم، ناچار از توجه به عناصر متشکله آن با مراجعه به حقوق کیفری خواهیم بود.

با توجه به ذات جرم‌شناسی که به مطالعه علت‌شناسانه و استخراج علل ارتکاب جرم یا سوق افراد به سمت و سوی جرم می‌پردازد، مفهوم عینی از جرم در جرم‌شناسی واجد اهمیت بوده و چون مفهوم عینی با ارتباط رفتار مجرمانه با افراد و اشخاص معنا می‌یابد،

مسئلاً مجرمیتی که مسئولیت کیفری را در بر داشته و مستوجب مجازات باشد، در کانون توجه اغلب جرم‌شناسان خواهد بود. البته دیدگاه‌ها و نظریات جرم‌شناسی رادیکال را که اصولاً مفهوم متعارف جرم را مورد پذیرش قرار نداده و آن را ابزاری برای تسلط گروه حاکم می‌دانند (سلیمی و دیگران، ۱۳۸۰: ۴۷۴)، از جمله جرم‌شناسان مارکسیست که جرم را ابزار تسلط گروه اقلیت سرمایه‌داران یا بورژواها بر اکثریت پرولتاریا می‌دانند^۱ یا ادوین ساترلند به عنوان یک جرم‌شناس منتقد غیر ایدئولوژیک برپایه تحقیقاتی که انجام داد، غفلت جرم‌شناسان را از مطالعه «بزهکاری یقه‌سفیدها» در کنار «جرایم یقه‌آبی‌ها» به باد انتقاد گرفت و آن را به عنوان نگاه چالشی جدید مطرح کرد، یا جرم‌شناسان رادیکال (منتقد) دهه ۱۹۷۰ که بیشتر تحت تأثیر ملاحظات مارکسیستی بودند و به تعریف جرم در قوانین کیفری، از آن جهت که صرفاً جنبه فنی دارد و فاقد پیام است، اعتراض کردند و جرم را هر گونه نقض حقوق اساسی و بنیادین اشخاص تعریف نمودند (همان: ۱۰۲۴)، باید از این تحلیل مستثنا نمود.

از طرف دیگر و با نگاه به نظریات جرم‌شناختی برجسب‌زنی، تلقی جرم از برخی رفتارها که اصولاً نباید جرم محسوب می‌شد، منجر به چسباندن داغ مجرمانه بر پیشانی انسان‌ها شده و منجر به افتادن افراد در ورطه مجرمانه‌ای می‌شود که خروج از آن سخت و تکرار اقدامات ضد اجتماعی و پذیرش موقعیت جدید را به دنبال خواهد داشت (همان: ۵۴۸). لذا حداقل از این دیدگاه در زدن برجسب مجرمانه به برخی از اعمال و رفتارها باید مراقبت بسیاری صورت گیرد.

در جرم‌شناسی سنتی یا متعارف یا جرم‌شناسی جریان اصلی که جرم‌شناسان منتقد برای آن استعمال می‌کنند (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۹۷: ۲۱)، جرم و عناصر متشکله آن و مفاهیم سنتی همانند مسئولیت کیفری، واجد اهمیت بسیار بالایی است، اما در دیدگاه‌های انتقادی این مباحث فاقد اثر بوده، زیرا آن‌ها خود این عبارات را ساخته و پرداخته نظام عدالت کیفری، قانون‌گذاران، جرم‌انگاران رسمی و کیفرگذاران می‌دانند. با توجه به

۱. جرم‌شناسان مارکسیست که نظریه‌پردازان تضاد یا تعارض محسوب می‌شوند، در واقع افزایش بزهکاری را به وخامت شرایط اجتماعی طیف وسیعی از مردم در برابر بهبود وضعیت اقتصادی طبقه اقلیت سرمایه‌دار می‌دانند (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۹۰: ۱۰۱۹).

حرکت از جرم‌شناسی به سمت آسیب اجتماعی‌شناسی (همان: ۲۵)، اصولاً باید بر این نظر بود که چون عناصر جرم و مسئولیت کیفری از میان رفته‌اند، ملاحظات جرم‌شناسان منتقد بی‌گمان، حقوق کیفری ماهوی (همانند پیش‌بینی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قوانین) و شکلی (همانند اعطای اختیارات به بزه‌دیده در فرایند کیفری یا پیش‌بینی برنامه‌های عدالت ترمیمی) را در قالب کلی‌تر قضازدایی، جرم‌زدایی و کیفرزدایی متحول کرده‌اند؛ ولی از آنجا که رویکرد آرمان‌گرا داشته و دارند، موفق به ارائه یک طرح جایگزین کلی برای جرم‌شناسی موجود نشدند (همو، ۱۳۹۰: ۱۰۳۱).

حقوق کیفری همچنان بر مدار جرم و عناصر متشکله آن و مسئولیت کیفری چرخیده و پرداختن به مضامین چالشی آن همچنان محل بحث است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار در صدد اثبات این مطلب بودیم که آیا رکن روانی را باید همانند دو رکن اساسی دیگر جرم (مادی و قانونی) از اجزاء و ارکان تعیین‌کننده تعریف جرم بدانیم و اگر چنین است، چرا قانون‌گذار آگاهانه (زیرا همواره در مقام بیان است) آن را در تعریف رسمی و قانونی از جرم نیاورده است. از طرف دیگر در صدد احراز رابطه منطقی میان عنصر روانی و مسئولیت کیفری، چه در مواجهه با تعریف جرم و چه به طور کلی در حقوق کیفری و شرایط قابلیت مجازات بودیم.

نتایج نگاه و برداشت متفاوت نویسنده از کلیشه‌های سنتی و کلاسیک اعتقاد سه رکنی به جرم، استنباط دیدگاه صرف ضررمحور به رفتارهای ممنوعه و غیر مجاز در مرحله جرم‌انگاری در صورت وقوع عینی و مادی یا فیزیکی در دنیای خارج (خارج از ذهن) است؛ بدین معنا که قانون‌گذاران از جمله قانون‌گذاران ادوار ایران، جرم را دو رکنی دیده و رکن روانی را در تعریف جرم جای نداده‌اند، بلکه آن را ضرورت انکارناپذیر اعمال مجازات محسوب داشته‌اند. در این دیدگاه با اعلام پیشینی قانون‌گذار و ارتکاب پسینی رفتار مادی (اعم از فعل یا ترک فعل) جرم محقق شده، ولی هر جرمی قابل مجازات نبوده و صرفاً جرمی قابلیت مجازات می‌یابد که مرتکب آن از شرایط قابلیت استناد (عقل و بلوغ و اراده و اختیار و علم و قصد در جرائم عمدی) برخوردار باشد. از

همین رو در مرحله اثبات نیز دادستان و بازپرس ابتدا باید وقوع جرم (دو رکنی) را بررسی کرده و در صورت اثبات آن، در مرحله دوم به دنبال بررسی امکان استناد این جرم به مرتکب مادی آن باشند. ملاحظه شد که مواد مختلفی از قانون مجازات اسلامی مؤید این دیدگاه و برداشت است.

در بررسی رابطه منطقی میان رکن روانی و مسئولیت کیفری نیز دیدیم که چون مسئولیت کیفری دارای دو جزء مجرمیت و قابلیت استناد بود و چون رکن روانی متشکل از آگاهی و قصد را زیرمجموعه شرایط قابلیت اسناد محسوب داشتیم، رابطه قابل تصور میان آن‌ها از نوع «عموم و خصوص مطلق» خواهد بود؛ بدین توضیح که بدون اثبات عنصر روانی در تبیین قابلیت استناد موردی در مواجهه با هر جرم، مسلماً مسئولیت کیفری محقق نخواهد شد. ولی حتی با وجود اثبات عنصر روانی در احراز همه شرایط قابلیت استناد، ممکن است هنوز مسئولیت کیفری به دلیل ایرادات وارده بر اصل مجرمیت همانند کلیه مصادیق علل موجهه جرم، حاصل نشده و امکان اعمال مجازات میسر نگردد. بهتر است رکن روانی را در تبیین اجزای قابلیت استناد تحلیل کنیم و نه در تحلیل ارکان مجرمیت؛ البته با تفکیک قابلیت استناد به دو جزء کلی (در اشاره به اهلیت جزایی عام) و خاص (در اشاره به حالات موردی مقارن ارتکاب عنصر مادی جرمی خاص). صرفاً در این حالت است که می‌توان الفاظ و عبارات قانون‌گذار را در عدم اشاره به رکن روانی در تعریف جرم و پذیرش ارتکاب جرم توسط نابالغ و مجنون و... توجیه نمود. به نظر می‌رسد اشاره به مسئولیت کیفری در تعریف جرم به همان نحوی که در لایحه سال ۱۳۸۶ قانون مجازات آمده بود، برای رهایی از سردرگمی قضات و سایر فعالان حقوق کیفری، راهکار مطلوبی خواهد بود.

کتاب‌شناسی

۱. آقایی جنت‌مکان، حسین، حقوق کیفری عمومی، چاپ چهارم، تهران، جنگل، ۱۳۹۷ ش.
۲. اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، تهران، میزان، ۱۴۰۱ ش.
۳. استفانی، گاستون، ژرژ لواسور، و برنار بولوک، حقوق جزای عمومی (جلد اول: جرم و مجرم)، ترجمه حسن دادبان، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۷ ش.
۴. پرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوازدهم، تهران، سمت، ۱۴۰۰ ش.
۵. جعفری، فریدون، «چالش تعریف جرم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲»، مجله پژوهش‌های حقوقی، سال بیستم، شماره ۴۵، بهار ۱۴۰۰ ش.
۶. حسین جانی، بهمن، و محمدجعفر حبیب‌زاده، «اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری و بازشناسی آن از اصول مشابه»، مقاله در: دانشنامه مسئولیت کیفری (مقاله‌های برگزیده همایش ملی تحولات مسئولیت کیفری در نظام حقوقی ایران؛ چالش‌ها و راهکارها (۱۳۹۶))، به کوشش محسن شریفی، تهران، میزان، ۱۳۹۸ ش.
۷. داوید، رنه، نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر، ترجمه حسین صفائی، محمد آشوری و عزت‌الله عراقی، چاپ سوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵ ش.
۸. سلیمی، علی، و محمد داوری، مجموعه مطالعات کجروی و کنترل اجتماعی (کتاب اول: جامعه‌شناسی کجروی)، قم، حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰ ش.
۹. صانعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، جلد اول، چاپ ششم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۴ ش.
۱۰. همو، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۷ ش.
۱۱. عالی‌پور، حسن، «ماهیت جرم»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال دوازدهم، شماره ۲۸، بهار ۱۳۸۹ ش.
۱۲. عبدالهی، اسماعیل، درس‌هایی از فلسفه کیفری: درآمدی بر مسئولیت کیفری بدون تقصیر در نظام‌های حقوق ایران و انگلستان، تهران، خرسندی، ۱۳۸۹ ش.
۱۳. علی‌آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی (جلد اول: جرم و مسئولیت)، چاپ سوم، تهران، فردوسی، ۱۳۷۳ ش.
۱۴. فلچر، جورج پی، مفاهیم بنیادین حقوق کیفری، ترجمه سیدمهدی سیدزاده ثانی، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴ ش.
۱۵. قماش‌سی، سعید، «بازکاوی عنصر روانی در جرائم عمدی»، مقاله در: دایرةالمعارف علوم جنایی (مجموعه مقاله‌های تازه‌های علوم جنایی)، کتاب دوم، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۱۶. کارد، ریچارد، «مسئولیت کیفری»، ترجمه نسرین مهرا، مقاله در: دایرةالمعارف علوم جنایی، کتاب دوم، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۱۷. محمدخانی، عباس، عنصر روانی جرم (جلد اول: کلیات عنصر روانی - عنصر روانی جرایم عمدی)، تهران، میزان، ۱۳۹۵ ش.
۱۸. منصورآبادی، عباس، حقوق جزای عمومی ۱، چاپ سوم، تهران، میزان، ۱۴۰۰ ش.
۱۹. موسوی مجاب، سید درید، «تأثیر اراده بر مسئولیت جنایی»، مقاله در: دانشنامه مسئولیت کیفری (مقاله‌های برگزیده همایش ملی تحولات مسئولیت کیفری در نظام حقوقی ایران؛ چالش‌ها و راهکارها (۱۳۹۶))، به کوشش محسن شریفی، تهران، میزان، ۱۳۹۸ ش.

۲۰. میرسعیدی، سیدمنصور، *مسئولیت کیفری (جلد اول: قلمرو و ارکان)*، چاپ سوم، تهران، میزان، ۱۳۹۰ ش.
۲۱. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، «از جرم‌شناسی تا آسیب اجتماعی‌شناسی»، *فصلنامه تحقیقات حقوقی*، یادنامه شادروان دکتر رضا نوریها، ضمیمه شماره ۵۶، زمستان ۱۳۹۰ ش.
۲۲. همو، «پیوند حقوق کیفری و جرم‌شناسی»، مقاله در: *افق‌های نوین حقوق کیفری (نکوداشت‌نامه استاد دکتر حسین آقایی‌نیا)*، تهران، میزان، ۱۳۹۸ ش.
۲۳. همو، *تقریرات درس جرم‌شناسی حقوقی (جرم‌شناسی حقوق کیفری عمومی و آیین دادرسی کیفری)*، تهیه و تنظیم سودابه رضوانی و مرضیه‌سادات آقامیرسلیم، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، آذر ۱۳۹۱ ش.
۲۴. همو، «درآمدی بر جرم‌شناسی انتقادی و گونه‌های آن»، *دیباچه در: شیری، عباس، دانشنامه جرم‌شناسی محکومان*، تهران، میزان، ۱۳۹۷ ش.
۲۵. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، و حسین گلدوزیان، «جرم‌شناسی پست‌مدرن و رویکرد آن به جرم و علت‌شناسی جنایی»، *فصلنامه پژوهش حقوق کیفری*، سال ششم، شماره ۲۳، تابستان ۱۳۹۷ ش.
۲۶. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، و حمید هاشم‌بیککی، *دانشنامه جرم‌شناسی*، چاپ چهارم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۹۵ ش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی